

دربارهٔ دفتر سروده‌های جواد زهتاب گوشه‌ای در اصفهان

ابراهیم اسماعیلی اراضی

شاعر و پژوهشگر

اینکه نقد کلاسیک‌ترین دفتر از «هفت دفتر برگزیده» دفتر شعر جوان به من سپرده شد، را نه تنها نشانهٔ کلاسیک‌تر بودن نگاهم به شعر نسبت به سایر منتقدان- نمی‌دانم، بلکه برایم مایهٔ مباهات است که در من چیزی دیده شده است که به‌رغم نوع نگاه شخصیم به غزل، باید در مورد دفتر شعر شاعری سخن بگویم که در هیاهوی تازه‌جویی‌های رنگ و وارنگ، غزلسرایان جوان هم‌نسلش، آگاهانه راه خود را می‌رود و غزل خودش را می‌سراید.

بد نیست خاطره‌ای روشن از شبی نه چندان دور را روایت کنم و به ادامهٔ قصه برسم. حدود ۱۰ سال پیش خدمت استاد شریف و یگانه، جناب مصطفی کیانی بودم که جناب آقای خسرو احتشامی هم از راه رسید. قاعدتاً بحث غزل گل کرد و آقای احتشامی خیال من نخواست به راحت کرد که «در روزگار ما غزل، تفنن است؛ نوعی دلبستگی از قبیل مینیاتور». خب شاید در وهلهٔ اول شنیدن این اظهارنظر چندان عجیب نباشد، ولی وقتی این جمله از زبان کسی شنیده شود که مهمترین دغدغه‌اش در عمر ادبیش غزل- آن هم از نوع کلاسیک یا نئوکلاسیک- بوده و هست، ماجرا کمی جدی‌تر می‌شود و البته اگر شنونده دقیق و منصف باشد، به این فکر خواهد کرد که «پس آنچه را مخالفان دربارهٔ شعر کلاسیک می‌گویند، آگاهان کلاسیک‌سرا خود بهتر می‌دانند، اما آیا آن مخالفان متوجه الزامات سایر قالب‌ها و محدودیت‌های تبعی آن نیز هستند؟»

اینها را گفتم تا به اینجا برسم که جواد زهتاب به حکم سابقه‌ای که اهالی ادبیات از او سراغ دارند، ثابت کرده است که دلبستگی به نوع کلاسیک یا نئوکلاسیک غزل، از سر ناچاری، تنبلی یا «مشتری‌مداری» نیست. او غزل را این‌گونه باور دارد و به همین سیاق، از زاویهٔ شناخت خود به این قالب می‌پردازد. پس بحث دربارهٔ اینکه این نوع نگاه، چنین و چنان است، اساساً غیرمنطقی است. ما با دفتری روبه‌رو هستیم، از آثاری که ریشه در باور شاعر دارند.

گوشه‌ای در اصفهان حتی روی جلد نیز به مخاطب یادآوری می‌کند که با یک هستی کاملاً سنتی روبه‌رو خواهد بود؛ اگرچه این سنت بیش از آنکه بوی عقب‌ماندگی بدهد، راوی دلبستگی است. همان‌طور که طرح جلد هم در عین برانگیختن نوستالژی کاشی و کاهگل، کاملاً تازه و از آن مهمتر حرفه‌ای است.

بد نیست به این نکته هم اشاره کنم که نام مجموعه نیز آمد و رفتی تاریخی را در ایهامی ظریف نهفته دارد؛ از «گوشه»‌ای موسیقایی در دستگاه «اصفهان» تا گوشه‌ای، زاویه‌ای یا خلوتی در کلانشهر اصفهان این روزها که وجوه گوناگونی از زندگی یافته است.

حالا که به اینجا رسیدیم، لازم می‌دانم به این نکته هم اشاره کنم که شهر اصفهان به دلیل اهمیت زیاد در تقریباً همه دوران‌ها و نوع زیست ساکنانش که قرن‌ها شهرنشینی و خصوصاً پایتخت‌نشینی را تجربه کرده‌اند، همواره مرکز صنعت بوده است. صنعتی که یک روز نشانه پیشرفت و تجدد بوده و فردا روزها پشت پنجره قدمت، بوی اصالت پراکنده است؛ در حالی که بداعت نیز به فراموشی سپرده نمی‌شده است. این پدیده همان‌طور که مثلاً در صنایع مستظرفه، در ادبیات دیروز و امروز اصفهان نیز قابل ردگیری است، چنانکه شاید هر جای دیگر نیز چنین باشد، اما نکته مهم و عامل ممیزه‌ای که در صنعت اصفهانیان وجود دارد این است که «شیوه» و «ساخت» هر نوع صنعتی در این شهر همواره به جوهره‌های زیبایی و سختگی آراسته است که اگر چنین نباشد، آنچه عرضه می‌شود رنگی از اصفهان نخواهد داشت. چنانکه هیچ‌گاه یک غیر اصفهانی نیز مثلاً یک سینی قلمزنی نه چندان ظریف و زیبا را به‌عنوان کار اصفهان نخواهد پذیرفت.

این توجه ویژه به شیوه و ساخت درست و بی‌عیب، در زوایای گوناگون زندگی مردم اصفهان، به مرور به یک سنت اصیل تبدیل شده است که نه تنها به نوستالژی دیروز محدود نیست، بلکه لحظه به لحظه پوست می‌اندازد، ولی از هویت مبنا تهی نمی‌شود. برای مثال، در آثار شاعران «جنگ اصفهان» نیز این اصل، قابل مشاهده است که به‌رغم تفاوت‌های ماهوی، اصالت و سلامت زبان - چنانکه در آثار پیشینیان شعر اصفهان - با وسواس فراوان مدنظر بوده و همین توجه نوعی تشخیص و تمایز به آثار آنان بخشیده است. در سال‌های اخیر نیز غزل جوان اصفهان از هر گونه و نوعی، به حکم سنت ادبی جامعه خویش مقید به توجه به مبانی صنعت ادبی (با تصنع اشتباه نشود) بوده است و از محتاط‌ترین تا ماجراجوترین غزلسرایان جوان اصفهانی، این تقید را آموخته و به کار بسته‌اند و اگر چنین نکرده‌اند اساساً در شعر اصفهان - از هر قالب و جریانی - تثبیت نشده‌اند.

جواد زهتاب به حکم آشنایی نزدیک نگارنده و به گواهی دانسته‌هایش، یکی از بهره‌مندترین غزلسرایان جوان از سنت غزل است.

او پیشینه ادبی سرزمینش را به نسبت سن و سال و سابقه‌اش خوب خوانده و خوب فهمیده است و در این بین دلبستگی‌هایی خاص نیز به برخی از جلوه‌گاه‌های شعر کلاسیک پیدا کرده و این دلبستگی‌ها تا حد زیادی بر نوع نگاه او به شعر در زمان سرایش هم تأثیر گذاشته است. خلاصه اینکه زهتاب، اصلاً

ترسی نداشته و ندارد که بگوید در غزل دنبال تازه‌جویی‌های عجیب و غریب نیست و داعیه‌ راه انداختن جریان و موج هم ندارد. او سعی می‌کند تازگی را در زوایای دیگری بجوید که اشاره‌وار آنها را بیان می‌کنم:

۱- تجربه شخصی: زهتاب به‌رغم دلبستگی‌هایی که به آنها اشاره شد، سعی دارد در شعرش، خودش باشد و البته با توجه به اینکه تعلقات کلاسیک او پررنگ است، این کار سختی است. در این راه زهتاب باید بیش از پیش به تجربه‌های زیسته خود توجه کند، چنانکه در برخی ابیات این دفتر نیز چنین کرده است.

تو روح شعری دوست دارم از تو بنویسم

تا لابه‌لای برگ‌های دفترم باشی

در این بیت شاعرانگی به شکلی ظریف، اتفاقاتی دوست‌داشتنی را باعث شده است که شاید لازم نباشد به تک‌تک آنها اشاره شود، ولی مهمترین دلیل این توفیق چیزی نیست بجز جزءنگری شاعر در تصویر «برگ‌های دفتر» و اینجا ذهن زهتاب دیگر کلاسیک نیست.

اینجاست که باورپذیری ناشی از احساس تجربه‌های مشترک مؤلف- مخاطب در متن باعث ایجاد اتفاق هنری می‌شود.

۲- سهولت و امتناع: زهتاب، چنانکه در نگاه ماهیتی، در نگاه ساختی نیز دنبال تکلف و استعجاب نیست، بنابراین سعی می‌کند زبان را در عین سلامت، ساده و درست به کار گیرد، چرا که می‌داند بخش زیادی از پیشینه ادبی ما به همین دلیل ماندگار شده است.

هرچند خشت خشت، همه خاطرات اوست

اما بدون دل خوش، این خانه خانه نیست

مهمترین اتفاق بیت در «این خانه خانه نیست» می‌افتد که ممکن است بارها آن را شنیده باشیم، اما اینجا سر جای خود نشسته و جواب داده است.

یا

برگ بودی و با باد رفتی

رفتی آن‌قدر کز یاد رفتی

رفتی از یاد و از یاد رفتم

رفتم از یاد و از یاد رفتی

می‌بینیم که شاعر یک حادثه بزرگ را در عین خونسردی بیانی و بدون هیچ‌گونه تصرفی در احساسات مخاطب بیان می‌کند. او نه از قید و صفت استفاده کرده و نه فعلی به کار برده است که پررنگ و برجسته باشد، اما کار خودش را کرده است.

۳- مضمون پردازی: چنانکه می‌دانیم، در غزل تک‌بیت‌محور کلاسیک، پس از لوازم موسیقایی و خصوصاً قافیه، آنچه بیش از همه به پراکندگی ارگانیک شعر به‌عنوان یک واحد مستقل می‌انجامد، دنبال کردن رد پای قافیه در خودآگاه شاعر و یافتن ارتباطات ساده و سختی است که ممکن است

وجود داشته باشد یا ایجاد شود. تأثیر زهتاب از ادبیات کلاسیک و خصوصاً نوع مورد علاقه او یعنی غزل سپاهانی (هندی) برای شعر او پل صراطی است که ممکن است هلاک یا رستگاری ابیاتش را رقم بزند. توجه به مضمون بذاته بد نیست، اما وقتی بد می‌شود که مضمون، گریبان شاعر را در دست بگیرد. این آفت، کار دست شاعر می‌دهد، چون بیت را از من شاعر تهی می‌کند. نمونه این اتفاق دوست‌نداشتنی را علاوه بر بعضی آثار کلاسیک، می‌توان در غزل‌های شاعران بعضاً موجه این روزگار نیز یافت که شاید شناخته‌شده‌ترین آنها فاضل نظری باشد. اگر مخاطب در آثار چنین کسانی مذاقه کند، ردپای مضمون را در برخی آثار، پررنگ‌تر از صاحب اثر می‌یابد و چنین می‌شود که مثلاً مضمون «ماه و برکه» در چندین غزل فاضل نظری به تکرار می‌رسد. زهتاب به ۲ دلیل باید متوجه این آفت باشد؛ اول، آنچه اشاره شد و بعد اینکه اساساً اصرار شاعر به درآوردن یک رابطه صرفاً پیش‌اندیشیده، زبان را به زحمت می‌اندازد و این برای زهتابی که سعی دارد سهل ممتنع بنویسد، آفتی مضاعف است.

با جام پر، قسمت بجز بی‌بهرگی نیست
خالی شدم از خویش و جانم از تو پر شد

اساساً مصراع اول در لحن، هیچ ربطی به مصراع دوم ندارد، چرا که نوع منطق دودوتا چهارتای مصراع و درنهایت بیت، با یلگی و ناگهان‌خواهی شعر و مخاطب امروز، نسبتی ندارد. ضمن اینکه مخاطب جدی (نه ذهن عادت‌زده به آنچه شعر نامیده شده است) این لحن پندآمیز را از شاعری که آن‌قدر ساده می‌نویسد، نمی‌پذیرد.

۴- توجه به اسلوب‌ها و صنایع ادبی: زهتاب گوشه‌چشمی به استفاده از صنایع ادبی و نوع اسلوب‌بندی غزلسرایان کلاسیک دارد که این توجه نیز برای او نقش تیغی دولبه را بازی می‌کند، اما او نشان داده است که در این بهره‌مندی نیز متوجه نیاید‌ها هست و رندانه از این قابلیت بهره می‌برد.
رها کن گیسوانت را بگیر آزادی ما را

همه چیز در عین سادگی شکل می‌گیرد و باز هم نمک مصراع از همین سادگی است.

۵- طنز: شاید این زاویه شعر زهتاب کمتر از سایر زوایا نیاز به واشکافی و تشریح داشته باشد، اما بد نیست یادآوری کنم که خیلی اوقات این وجه شعر او نیز ریشه در سهولت و امتناع ذهن و زبانش دارد. او می‌تواند بیش از پیش بر این توسن بنشیند و بتازد.

و درنهایت اینکه زهتاب خود بیش از هر کس دیگر می‌داند که وقتی کار دست مصراع‌هایش می‌دهد که سهل‌انگاری و سهولت جایشان را با هم عوض می‌کنند. می‌توان به مثال‌های زیادی اشاره کرد که توفیق یا ناکامی مصراع‌ها در آنها ناشی از توجه دقیق یا بی‌توجهی سهل‌انگارانه زهتاب به زبان بوده است، ولی مجال این کار نیست.

به امید اینکه زهتاب همیشه روی خط‌الرأس روشن ویژگی‌های شعرش قدم بردارد.